

سیاست‌مداری که درس هم می‌خواند

گفت‌وگو با: علی شکوری‌راد

ضمیمه اعتماد ش ۱۸۶۳، ۲۲/۱۰/۱۳۸۷

چکیده: موضوع اصلی این گفت‌وگو، بررسی نقش جنبش دانشجویی در انقلاب اسلامی است. آقای شکوری‌راد معتقد است که مکتبمان انقلاب تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مکتبمان مارکسیستی بود و در دانشگاه قبل از انقلاب، اندیشه‌های شهید مطهری علیه السلام و دکتر شریعتی عاملی بود که مارکسیسم نتواند رشد فزاینده‌ای داشته باشد. ایشان در ضمن این بحث، به جایگاه سازمان مجاهدین و نهضت آزادی ایران اشاره‌ای کرده و در ادامه، پیرامون انقلاب فرهنگی، مطالبی را ارائه می‌کند.

○ وجه تمایز جنبش دانشجویی نسبت به دیگر گروه‌های تأثیرگذار اجتماعی در چیست؟

● به نظر من، دانشجوی دو ویژگی دارد که این ویژگی‌ها، این جنبش را از دیگر نیروهای اثرگذار جامعه متمایز می‌کند؛ یکی جوان بودن و طبیعتاً متناسب با جوان بودن، آرمان‌گرا بودن و در عین حال که آرمان‌گراست، مطلق‌انگار نیز است. این مطلق‌انگار بودن برای دانشجوی هم وجوه مثبت دارد و هم وجوه منفی. مثبت از این وجه که شور زیادی برایش ایجاد می‌کند؛ یعنی شور دوران جوانی و دانشجویی برای همین مطلق‌انگاری است. برای همین سیاه و سفید دیدن‌ها است که باعث می‌شود او چیزی را که حق یا باطل تشخیص می‌دهد، بدون تردید در آن راه قدم برمی‌دارد و خیلی پرشور فعالیت می‌کند، البته این از یک جهت که شور ایجاد می‌کند و انرژی زیادی تولید می‌کند، برایش خوب است، ولی از یک جهت دیگر

بازتاب اندیشه ۱۰۷

سیاست‌مداری
که درس هم
می‌خواند

منفی است و آن این که اگر اشتباه بکند، اشتباهش هم خیلی بزرگ خواهد بود و به عبارتی، اگر در تشخیص بین راه درست و غلط اشتباه بکند، راه درست و غلط را با همان جدیت و شور ادامه خواهد داد. لذا انتخاب راه اشتباه ممکن است منجر به تباهی خودش یا اثرگذاری منفی در جامعه شود. و دوم این که دانشجویان از اقشار مختلف جامعه هستند و به خصوص در کشور ما که دانشگاه رایگان بوده و دانشجویان برای تحصیل در دانشگاه دولتی، مجبور به پرداخت هزینه نیستند، اقشار مختلف مردم به دانشگاه راه پیدا می کنند و این موضوع اثر دو جانبه دارد؛ یعنی حضور اقشار مختلف در دانشگاه از یک طرف، هویت ویژه ای را به دانشگاه می بخشد و از طرف دیگر، حضور در دانشگاه و بازگشت شان به لایه های مختلف جامعه، تأثیرات زیادی بر آن فضاها دارد. بنابراین، تأثیرات متقابل بخش های مختلف جامعه بر دانشگاه و به خصوص بخش های محروم و حاشیه ای بر دانشگاه زیاد است.

○ به نظر می رسد تا قبل از افزایش کمی دانشجویان، این قشر تأثیر بسیاری بر اقشار مختلف جامعه داشت، اما با افزایش کمی دانشجویان و شاید بتوان گفت کاهش کیفی آنها، این تأثیر بیشتر از جامعه بر دانشگاه و دانشجویان اعمال می شود یا بالعکس؟

● درست است که افزایش ظرفیت دانشگاه ها تأثیر کیفی دانشجویان را کاهش داده، اما تأثیرات کمی آنها را افزایش داده است. البته قبل از انقلاب، شرایط به گونه ای بود که دانشگاه می توانست بهترین سکوی پرش یک فرد در دوران زندگی اش باشد و از طرفی، نیاز به پشتوانه اقتصادی زیادی هم نبوده است؛ لذا جوانانی از خانواده های محروم با توجه به رایگان بودن مدارس و دانشگاه ها می توانستند با پشتکار و تلاش فردی به دانشگاه راه پیدا کنند. این سکوی پرشی بود برای خود و خانواده شان که از آن طبقه اجتماعی که به آن متعلقند، خودشان را بالا بکشند. بنابراین تأثیرات فردی یک فرد از یک جامعه یا یک خانواده وقتی وارد دانشگاه می شد، برای آنجا خیلی زیاد بود. حالا اگر این فرد دارای انگیزه های سیاسی هم بود و وارد بحث های سیاسی و تشکل های سیاسی یا فعالیت های سیاسی نیز می شد، این امر را تشدید می کرد و فعالیت هایی از این دست برای وی توانایی بیشتری ایجاد می کرد. حضور دانشجویان در این تشکل ها یا این فعالیت ها، تأثیراتش را هدمند و جهت دارتر می کرد. با این حال دانشجویان اگر هم نگاه سیاسی نداشت باز هم در روستا یا شهر خودش، بسیار اثر بخش بود.

○ به نظر جنابعالی وضعیت دانشگاه ها یا به عبارتی، موضع دانشجویان تا قبل از سال های ۵۴ یا ۵۵ نسبت به حرکت های مذهبی چه بود و از این نهاد چه واکنش هایی نسبت به انقلاب و به عبارت دقیق تر انقلاب اسلامی صورت می گرفت؟

بازنگار نتیجه ۱۰۷
سیاستمداری
که درس هم
می خواند

● گفتمان انقلاب تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان انقلابی مارکسیستی بود؛ یعنی انقلاب در جهان، در حقیقت انقلاب مارکسیستی یا کمونیستی بود. منظورم این است که در جهان، بعد از انقلاب روسیه که مادر این انقلاب‌ها شناخته می‌شد، انقلاب در کشورهای دیگر معنایش انقلاب کمونیستی بود و اگرچه فعالیت‌هایی تحت لوای اسلام یا ملی‌گرایی هم وجود داشت، (مثلاً انقلاب مصر پیشتر جنبه ملی داشت) ولی این‌ها استثنائاتی بود که وجود داشت. اگر صفتی برای انقلاب به کار نمی‌رفت، در فرهنگ سیاسی آن عصر معادل انقلاب کمونیستی بود و در ایران هم در بسیاری از لایه‌های تحصیل کرده، این اندیشه شکل گرفته بود و به عبارتی مبارزه معادل مبارزه‌ای از نوع مبارزات کمونیستی علیه رژیم‌های سرمایه‌داری تلقی می‌شد. من فکر می‌کنم هم سازمان مجاهدین خلق و هم شریعتی نقش زیادی در جلوگیری از گرایش جوان‌ها به مارکسیسم و تفکر چپ ایفا کردند، اما متأسفانه مجاهدین خلق به دلیل این‌که تحت تأثیر اندیشه مارکس بودند، دچار مشکلات درونی شدند.

○ یعنی از ابتدا مارکسیست بودند؟

● نه. آنها تجربه مبارزاتی چپ را سرلوحه تشکیلات خود قرار دادند؛ یعنی پذیرفتند تنها راه مبارزه، تنوری مبارزاتی مارکسیسم است و چون از آن استفاده کردند، دچار التقاط شدند و از طرفی هم، در آموزش‌های عقیدتی، یک جایی به بن‌بست رسیدند و این بن‌بست منجر به تغییر ایدئولوژی بخش زیادی از نیروهای آن سازمان شد که ماجراهای مربوط به مجاهدین خلق را به وجود آورد. در عین حال بی‌شک هژمونی مبارزه در اختیار مبارزانی بود که خود را مسلمان معرفی می‌کردند و واقعاً هم بعضی از آنها مسلمان‌های واقعی بودند، اما دچار اشتباه شده بودند.

من فکر می‌کنم سازمان مجاهدین خلق با آن‌که اثرات منفی بر جای گذاشت، اما در برهه زمانی آن سال‌ها تا حدی مانع جذب نیروهای مسلمان به سمت جریان‌های چپ شد. حتی در برهه انقلاب هم که این‌ها در برابر امام قرار گرفتند، به نظر من باز نقش خودشان را برای جلوگیری از گرایش‌های برخی از جوان‌ها به مارکسیسم ایفا کردند؛ یعنی به هر حال این‌ها باعث شدند کسانی که با رهبری انقلاب مسئله‌دار بودند و به راحتی می‌توانستند جذب اندیشه مارکسیستی بشوند، جذب مجاهدین خلق بشوند که ظاهر اسلامی‌شان را حفظ می‌کرد، اما نهایتاً در برابر نظام قرار گرفتند، در عین حالی که باعث گمراهی تعدادی از جوانان مسلمان هم شدند. به عبارتی در ضمن این‌که مانع گرایش برخی به جریان مارکسیسم شدند،

بازتاب اندیشه ۱۰۷
سیاست‌مداری
که درین هم
می‌خواند

اما بسیاری از جوانان مسلمان را هم به انحراف و التقاط کشاندند. البته به هر حال نمی‌شود واژه منافق را برای همه آنها یک‌سره به کار برد؛ به خاطر این‌که واقعاً بعضی از آنها صادقانه رفتند و اشتباه کردند که امام هم در وصیتنامه‌شان اشاره می‌کند به این موضوع که برخی از این‌ها صادقانه رفتند، ولی اشتباه کردند. فکر می‌کنم باید امکان بازگشت‌شان به آغوش انقلاب فراهم می‌شد که البته با مسائل بعدی که پیش آوردند، همه راه‌های بازگشت را بستند. اگر بخواهم نقش هر کدام را به طور شفاف روشن کنم، باید بگویم عمق بخشی به اندیشه اسلامی در اختیار شهید مطهری^ع بود، شور بخشی اندیشه اسلامی در اختیار شریعتی بود و این‌گونه این دو، مکمل هم شدند تا دانشگاه‌های ما، اندیشه غالب مارکسیسم و کمونیسم را که در دنیای آن روز به عنوان یک اندیشه مترقی شناخته شده بود، نپذیرند و احساس کنند خودشان چیزی دارند که حاوی اصول مترقی و انقلابی است.

○ اگر درست متوجه شده باشم شما شروع انقلاب توده‌ای یا به عبارتی، کلید خوردن فاز نهایی انقلاب را سال ۵۶ در نظر گرفتید؟

● می‌توانم بگویم که در حقیقت با شهادت شریعتی در سال ۵۶ تلنگری جدی به مردم وارد شد. به عبارتی مردم می‌دیدند کسی که مروج اندیشه شهادت‌طلبی و اندیشه مبارزه در چارچوب تعالیم اسلامی بوده، خود به شهادت رسیده است. وقتی مطرح شد که ایشان شهید شده‌اند، این برای بسیاری از مبارزین و برای جامعه یک فرصت و فضای جدیدی ایجاد کرد. من یادم است بعد از فوت ایشان که یک سری کتاب‌های شریعتی آزاد شد، صف‌های درازی برای خرید کتاب‌های وی تشکیل می‌شد.

○ پس می‌توان نتیجه گرفت دانشجویان با ایجاد شور و هیجان انقلابی و سیاسی کردن مردم، استارت انقلاب را زدند و از زمانی که مردم به خیابان‌ها ریختند، دیگر این دانشجویان بودند که تحت تأثیر مردم عمل می‌کردند؟

● نمی‌خواهم نقش دانشجویان را آن‌قدر هم بزرگ کنم. برای آگاهی بخشی به جامعه می‌توانم بگویم که کانون مبارزه، یکی در بین روحانیت و یکی در دانشگاه بود. هر دو این‌ها هم داغ بود. شریعتی هم اگرچه دانشگاهی بود، ولی کلاس‌هایش و سخنرانی‌هایش در حسینیه ارشاد بود که در واقع یک مسجد بود و نه یک مرکز دانشگاهی.

در حقیقت، آن موقع کسی این صرافت را نداشته که دارد انقلاب می‌کند، خود به خود این اتفاق افتاد، اما درست است کانون مبارزه در دانشگاه‌ها بود و این دو جریان چریکی هم که نام

بازتاب اندیشه ۱۰۷
سیاست‌مداری
که نرس هم
می‌خواند

بردم، پایگاهشان دانشگاه بود و بیشترین عضوگیری هایشان را هم از همان جا آغاز می‌کردند و داخل دانشگاه‌ها و بین بچه‌های سیاسی هژمونی داشتند و این باعث می‌شد این کانون مبارزه، در دانشگاه زنده باشد. می‌خواهم بگویم که دانشجویان در انقلاب نقش داشتند، ولی این‌گونه نبود که بگویم دانشجویان مثلاً چاشنی انقلاب بودند که موجب انفجار آن شده باشند. بعد که انقلاب منفجر شد این‌ها جزئی از آن بودند.

○ پس این‌که می‌گوید غیرارادی یعنی این‌که هیچ نهاد دیگری هم ارادی در حال تولید انقلاب یا دانشگاه نبود؟

● اساساً تفکر انقلاب که می‌خواست آن نظام ساقط بشود و یک نظام اسلامی جای آن بیاید، صرفاً توسط امام بود که این کار انجام شد، یعنی به نظر من نقش رهبری امام خمینی * در این هدف‌گذاری تقریباً شاخص است؛ یعنی کس دیگری نمی‌توانست به این هدف فکر بکند. ممکن است کسانی حرف‌هایی زده باشند، ولی کسی که آن را تبدیل به یک هدف بزرگ اجتماعی کرد، نقش رهبری امام بود. دانشجویان به دلیل این‌که توانمند بودند اگر در مسجدی هم فعالیتی صورت می‌گرفت، می‌دیدید که محور، یک دانشجو بود. اگر در شهری حرکتی صورت می‌گرفت که دانشگاه در آنجا وجود نداشت، ولی محورش دانشجو بود. چرا این اتفاق می‌افتاد؟ به خاطر این‌که دانشجو خود به خود تبدیل شده بود به یک گروه اجتماعی، یعنی دانشجو محوریت زیادی در محیط پیدا می‌کرد.

○ دانشجویهای داخل کشور کارشان آگاه‌سازی و روشن کردن مردم و شور سیاسی دادن به مردم بود. آنهایی که خارج از کشور بودند، چه می‌کردند؟ بعضی می‌گویند به رژیم شاه از طریق نهادهای بین‌المللی فشار می‌آوردند که شاه کوتاه بیاید.

● تشکل‌های خارج از کشور یک مقدار شفاف‌تر فعالیت می‌کردند. آن موقع نوعاً این‌ها بورسیه دولت بودند. با این حال مضيقه زیادی در آنجا برایشان اعمال نمی‌شد. فرصت داشتند که آنجا فعالیت بکنند. به همین دلیل آنها آزادتر فعالیت می‌کردند. ضمن این‌که ارتباطاتشان با همدیگر خیلی آسان‌تر بود. در مجموع فعالیت‌هایشان کمی وسیع‌تر بود. از جمله می‌توانستند با امام هم به عنوان رهبر انقلاب، هم تماس و هم مکاتبه داشته باشند، اما این‌که بگویم فعالیت‌های سیاسی دانشجویان در خارج از کشور حرکت عمده‌ای بوده که مثلاً در شکل‌گیری انقلاب نقش داشته، نه در این حد نبود، ولی کادرهایی که در آنجا تربیت شدند، وقتی به ایران برگشتند، بعد از انقلاب خیلی مؤثر بودند.

بازتاب اندیشه ۱۱۷
سیاست‌مداری
که در پس هم
می‌خواند

○ شاه در خاطر اتش ادها می کند که اگر ما امکانات رزمی مبارزه با اغتشاش داشتیم، می توانستیم جلوی مردم را بگیریم، ولی با آن امکاناتی که داشتیم، فقط می توانستیم معترضان را بکشیم. من برای این که مردم را نکشم، جلوی اغتشاشات را نگرفتم.

● این ها دیگر فقط ادعاهای شاه است. به نظر من آنچه موجب پیروزی انقلاب اسلامی شد، از یک طرف اراده بسیار قوی حضرت امام علیه السلام و از طرف دیگر ضعف اراده شاه بود؛ یعنی اگر شاه اراده قوی داشت، می توانست مقابل انقلاب اسلامی بایستد و خودش را حفظ کند، اما متزلزل شد، به عبارتی شاه خودش را باخت. البته علت این باختن هم قدرت روحی بسیار بالا و بی نظیر امام علیه السلام بود. شاه نتوانست به این تصور دست پیدا بکند که می تواند در برابر این اراده بایستد و چون نتوانست، سیر قه قرایی را طی کرد و در حالی که ابزار و امکانات ایستادگی در مقابل مردم را داشت، نتوانست در مقابل مردم مقاومت کند. شاه با همان نیروهای گارد جاویدان و صداوسیما، نهایتاً می توانست مانند صدام خودش را حفظ کند، ولی چون در مقابل اعتماد به نفس و قدرت روحی امام علیه السلام ضعف اراده پیدا کرد، نتوانست مقاومت کند. نه این که بگویم او انسان ضعیفی بود، خیر، شاه نشان داده بود که شاه است و ۳۷ سال حکومت کرد، ولی در برابر قدرت و روحیه امام علیه السلام خودش را باخت و الا امکاناتش را داشت که سرکوب بکند و بخواهد بایستد.

انقلاب بشارت دهنده آزادی بود و حقیقتاً دو سال اول انقلاب، نهایت آزادی در صورت جامعه دیده می شد و البته یک فرهنگ عمومی هم وجود داشت که بستر سالمی را ایجاد کرده بود که مردم خیلی به هم تعرض نمی کردند؛ یعنی یک فرهنگ جدید تولید شد و آن رفتار جدید تا مدتی فضای سالم را تضمین می کرد. شاید انتظار می رفت آزادی هایی که آن موقع وجود داشت، خیلی زودتر به هرج و مرج منجر شود، ولی باز دو سالی دوام آورد؛ یعنی از سال ۵۷ تا خرداد ۶۰ البته با شروع جنگ محدودیت هایی صورت گرفت، ولی در مجموع این دو سال و خرده ای که این آزادی ها به صورت گسترده وجود داشت، دانشگاه ها نقش برجسته ای ایفا کردند. به همین دلیل می شود گفت دانشگاه ها هم در طول دورانی که فعال بودند، تأثیرات مثبتی داشتند و هم در زمانی که تعطیل شدند تأثیرات عمیقی را بر جامعه گذاشتند. تزریق نیروهای متعهد و متخصص، تأثیر کیفی بسیار خوبی روی عملکرد آن نهادها گذاشت. از نظر تشکل های دانشجویی نیز قبل از انقلاب دو باب کتابخانه وجود داشت؛ یعنی فعالیت های دانشجویی در اکثر دانشگاه ها در دو کتابخانه بود، یکی کتابخانه مذهبی ها و یکی هم کتابخانه چپی ها که کم و بیش با همین عناوین هم شناخته می شدند.

○ دانشجویان لیبرال در چه وضعیتی بودند؟

● اصلاً جریان لیبرال به این مفهوم، آن موقع وجود نداشت. یا شاید بهتر باشد بگویم هژمونی خاصی نداشتند.

○ نهضت آزادی در چه وضعیتی بود؟

● تقریباً نهضت هم هیچ واحد جدایی نداشت. تمام هژمونی نهضت در مجاهدین خلق بروز کرده بود؛ یعنی گرایشات دین منهای روحانیت در مجاهدین خلق جمع شده بود و مقداری هم در انجمن حجتیه بروز کرده بود. البته انجمن حجتیه، جریانی قوی در جامعه بود و از نفوذ و تشکیلات خوبی برخوردار بود و به همین جهت در دانشگاه نیز فعالیت می کرد. بعدها نیز بسیاری از کادرهایی که در ارکان انقلاب مورد استفاده قرار گرفتند، در انجمن حجتیه آموزش های عقیدتی شان را دیده بودند.

○ در مورد محتوای این دو اتاقی که گفتید، می خواهم بدانم دقیقاً در هر کدام از این اتاق ها چه گروه های وجود داشتند. محتوای اتاق چپ ها که مشخص است، اتاق مذهبی ها چگونه بود. هواداران امام بودند، مجاهدین بودند یا طیف نهضت آزادی یا حجتیه؟

● مرزبندی خاصی بین آنها وجود نداشت. البته نیروهای انجمن حجتیه کمتر به صف مبارزین می پیوستند. بیشتر فعالیت های مذهبی می کردند، به همین دلیل حضور این ها هم در این مجموعه ها، حضور روشنی نبود. اگرچه برخی افراد که سابقه حضور در انجمن حجتیه را داشتند توی این مجموعه ها بودند، ولی می آمدند و هم رنگ این ها می شدند و دیگر از آن تعلقات انجمن حجتیه خارج می شدند.

○ منبع درآمد این اتاق ها از کجا شارژ می شد؟

● نه، آن قدری نبود که حالا کمک مالی لازم باشد. معمولاً هزینه ها خیلی بالا نبود، اگر کمک هایی هم باشد، من یادم نیست.

○ این گرایش ها که این گونه متحد بودند، چه شد بعد از انقلاب، دانشگاه را به میدان جنگ تبدیل کردند؟

● بعد از انقلاب و همزمان با بازگشایی دانشگاه ها، بین بچه های مذهبی دو گرایش عمده به وجود آمد؛ یک گرایش که رهبری امام خمینی علیه السلام را پذیرفته بودند و کاملاً در آن چارچوب فعالیت می کردند و یک گرایش هم گرایش سازمان مجاهدین خلق بود.

○ به نظر می رسد با توجه به تشکیلات و انسجامی که سازمان مجاهدین داشت، در آن شرایط از هژمونی غالبی در دانشگاه ها برخوردار بود؟

● بله، آنها تقریباً تمام نیروهای خود را برای تبلیغات بسیج کرده بودند و البته جامعه حساسیتی نسبت به آنها نداشت؛ چون آنها در ابتدا رهبری امام علیه السلام را پذیرفته بودند، مردم نیز با

بازتاب اندیشه ۱۰۷
سیاست گذاری
که درس هم
می خواند

آنها برخورد منفی نمی‌کردند. فاصله‌ها کم‌کم بیشتر شد. حتی در برهه‌ای امام درخواست ملاقات رجوی و خیابانی را در مدرسه رفاه نپذیرفتند. آنها در ظاهر به سمت آقای طالقانی * گرایش پیدا کردند و این فاصله‌ها کم‌کم خودش را نشان می‌داد. در این زمینه بین بچه‌های مسلمان هم بحث‌های زیادی در گرفت تا این‌که در اواسط بهار سال ۵۸ «انجمن دانشجویان مسلمان» اعلام موجودیت کرد. آن زمان همه فعالیت‌های اسلامی در کتابخانه متمرکز بود. با اعلام موجودیت این انجمن که هم‌زمان با تأسیس و عضوگیری حزب جمهوری اسلامی بود، بسیاری از بچه‌های مسلمان ثبت‌نام کردند. این انجمن به عنوان تشکل بچه‌های مذهبی ایجاد شده بود، اما اعلام نکرده بودند این وابسته به مجاهدین خلق است و دانشجویان نیز با تصور این‌که تشکل برای بچه مسلمانان پیرو امام * است، در آن ثبت‌نام کرده بودند، ولی بعد معلوم شد اینها سرنخ‌شان طیف سازمان مجاهدین خلق است؛ ثبت‌نام‌شان را هم در همان کتابخانه اسلامی انجام دادند. فرم‌هایی را می‌دادند، افراد پر می‌کردند و بعد که این‌ها اعلام موجودیت کردند، به دنبال این اعلام موجودیت، دانشجویان طرفدار حضرت امام * نیز انجمن‌های اسلامی یا سازمان‌های دانشجویان مسلمان را ایجاد کردند. هواداران سازمان مجاهدین با توجه به تجربه تشکیلاتی‌شان در سراسر دانشگاه‌های کشور، تشکلی به نام انجمن دانشجویان مسلمان داشتند و طیف بچه‌های طرفدار امام * در هر دانشگاه و حتی دانشکده‌ای یک انجمن اسلامی دانشجویان تأسیس کرده و نیرو جذب می‌کردند. آنها از بیرون ساپورت می‌شدند؛ اما بچه‌های طرفدار امام * به اصطلاح از پایین شکل می‌گرفتند. به همین دلیل اسامی مختلفی را برگزیدند، مثلاً شایع‌ترین آن، همین انجمن اسلامی دانشجویان و سازمان دانشجویان مسلمان بود، ولی اسامی دیگری هم بود؛ مثلاً ما در دانشکده پزشکی اسم تشکیلاتمان کانون فعالیت‌های اسلامی بود که توسط دکتر رضا خاتمی اداره می‌شد.

○ در گفته‌هایشان بود که دانشجویان بورسیه با بودجه دولت به دانشگاه‌های خارج می‌رفتند و علیه شاه در خارج از کشور فعالیت می‌کردند، اما به ندرت پیش آمد کسی بورسیه‌اش قطع بشود یا به ایران فراخوانده شود. حتی می‌فرمایید حکومت استبدادی شاه در دانشگاه‌ها خیلی دخالت نمی‌کرد. شما این مسئله را چگونه تبیین می‌کنید که در انقلابی که یکی از اصلی‌ترین شعارهایش آزادی بود، عده‌ای مخالفان‌شان را در دانشگاه‌ها حذف کنند؟

● نه، همه مخالف‌ها را حذف نکردند. اصلاً این جور نبود. به نظر من این ظلمی به تاریخ انقلاب اسلامی است.

نقطه عطف این موضوع، فعالیت مسلحانه بود. اگر کسی فعالیت سیاسی بکند، کسی حق ندارد با او برخورد بکند، ولی اگر کسی قانون را نقض بکند، حق دارید با او برخورد بکنید. متأسفانه طی سال‌های گذشته، به قدری افراط صورت گرفت که اصل برخورد قانونی زیر سؤال رفته است. در حالی که اصل برخورد قانونی سر جایش است؛ یعنی باید با کسی که در جامعه رفتارهای غیرقانونی می‌کند، برخورد شود. این حق هر حکومتی است. کسی که قانون را نقض می‌کند، باید با او برخورد کرد، کسی که دست به اسلحه می‌برد، باید با او برخورد کنید. نمی‌توانید بگویید کسی که دست به اسلحه می‌برد، با او برخورد نکنید. زمان شاه هم با هر کسی که دست به اسلحه می‌برد، حتی به آن نزدیک می‌شد، شدیدترین برخورد را می‌کردند. حتی کسانی که اعلامیه گروه‌های مسلحانه را در خانه نگهداری می‌کردند، با آنها برخورد شدید می‌شد.

○ انتظار عموم این است که با آمدن انقلاب، باید در این‌گونه امور، شرایط بسیار مطلوب‌تری ایجاد می‌شد.

● بدون توجه به افراط و تفریط‌های صورت گرفته، اصل برخورد قانونی به نظر من، اجتناب‌ناپذیر و قابل دفاع است. من حتی بعضی وقت‌ها که به دانشجویان اعتراض می‌کردم با همین مبنا بود. مثلاً آقای آقاجری یک سخنرانی کرده بود و با او یک برخورد بیش از حد شده بود. به نظر من با آن که حرف‌هایش قابل دفاع نبود، اما آن حکم هم غیرقانونی بود. دانشجویان در دانشگاه‌ها به حکم هاشم آقاجری اعتراض می‌کردند. این اعتراض‌شان همراه با رفتارهای غیرقانونی بود. وقتی رفتار غیرقانونی می‌کردند، کمیته‌های انضباطی دانشگاه‌ها با این‌ها برخورد می‌کرد؛ چون کمیته انضباطی موظف است با هر کس که رفتار غیرقانونی می‌کند، برخورد کند. آنها به وزارت علوم اعتراض می‌کردند که چرا کمیته انضباطی، با ما این‌طور رفتار می‌کند. آنها هم می‌گفتند کمیته انضباطی باید قانون را رعایت کند. جدای از این که حالا ترکیبش، ترکیب وزارت علوم نبود؛ مثلاً در همین قضیه‌ای که در عراق اتفاق افتاد، من به خبرنگار عراقی حق می‌دهم که در واکنش به ظلم‌هایی که به او شده است، واکنش نشان بدهد، اما از برخورد قانونی با او هم دفاع می‌کنم. یعنی اگر او به ستوه آمده و می‌خواهد این‌گونه اعتراض کند، باید هزینه‌اش را بدهد. نمی‌شود بگوییم ما اعتراض می‌کنیم، ولی هزینه‌اش را هم نمی‌پردازیم. بله هر کسی حق دارد اعتراض بکند، ولی اگر از روشی غیرقانونی استفاده

بازتاب شبکه ۱۰۷
سیاست‌مداری
که در پس هم
می‌خواند

کرد، هزینه‌اش را هم می‌پردازد. هر کسی اگر دست به اسلحه برد، حتماً به ستوه آمده که دست به اسلحه برده است، ولی برخورد قانونی هم باید با او بشود.

در داخل دانشگاه‌ها دو مرحلهٔ پاکسازی صورت می‌گیرد؛ یک مرحله بعد از انقلاب بود که تمام گروه‌های مبارز در آن شرکت داشتند و تأیید کردند که شامل ساواکی‌ها و طرفدار رژیم شاه می‌شدند که شامل اساتید، کارمندان و حتی دانشجویان نیز بود. من شاهد برخی محاکمات‌شان بودم. در دانشگاه ما وقتی دانشجویان ساواکی را محاکمه می‌کردند، من خودم حضور داشتم. در یکی از جلسات رئیس دادگاه رضا خاتمی بود و دادستانش یکی از آن کسانی بود که بعداً به منافقین پیوست و شهودش هم از چریک‌های فدایی. این مجموعه یک دادگاهی درست کردند، دانشجویان ساواکی را آوردند آنجا محاکمه کردند و برایشان حکم اخراج دادند و حکم اخراج‌شان هم اجرا شد، بدون این که هیچ پشتوانهٔ قانونی داشته باشد، ولی ارادهٔ خلقی دانشجویها بر این قرار می‌گرفت که اجرا بشود و عملاً هم اجرا می‌شد؛ چون نمی‌توانستند بیایند، دانشجویان آنها را راه نمی‌دادند، استادان هم همین‌طور. خیلی از استادان را دانشجویان گرفتند از کلاس بیرون انداختند.

○ پس، از نظر شما انقلاب فرهنگی به خاطر همین سلامت اجتماعی، خیلی منحرف نشد؟

● نه، اساساً در آن روزها، رفتارها ریایی نبود؛ یعنی انقلاب تمام این پرده‌های ریا را برداشت. در دو سال اول انقلاب رفتارها کاملاً شفاف بود و کسی از این که کمونیست است، نگران نبود. همان‌طور که کسی به خاطر مذهبی بودن نگران نبود و هیچ‌کدام از این لحاظ امتیازی نسبت به دیگران نداشتند. اساساً تفکر امتیاز طلبی شکل نگرفته بود؛ یعنی تا پایان جنگ هم شکل نگرفته بود. الآن است که تفکر امتیاز طلبی در برخی از جوانان وجود دارد. آن موقع نگرانی و امتیازی وجود نداشت. نه کسی به زور حجاب داشت، نه کسی به زور عقیده داشت و یا نداشت. جامعه خیلی شفافی شده بود و آن سلامت اجتماعی خیلی موضوعات را خود به خود بیمه می‌کرد.

● اشاره

نجلعلی فلاسی

مباحثی که از طرف آقای شکوری راد در این گفت‌وگو بدان اشاره شده، به لحاظ تبیین برخی واقعیات تاریخی جامعهٔ معاصر ما، در جای خود قابل استفاده و ارزشمند است، اما طرح بعضی مطالب از طرف ایشان در این گفت‌وگو، به تحلیل و بررسی بیشتری نیاز دارد که به طور مختصر به تبیین آنها می‌پردازیم.

۱. آقای شکوری‌راد از یک طرف معتقد است که مجاهدین تجربه مبارزاتی چپ را، سرلوحه تشکیلات خود قرار دادند و از طرف دیگر مدعی است که این سازمان نقش زیادی در جلوگیری از گرایش جوانان به مارکسیسم و تفکر چپ ایفا کرد و حال آن‌که بین این دو بیان، تناقض وجود دارد. واقعیت این است که سازمان مجاهدین و اعضای آن، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های مارکسیستی، از تفسیرهای رایج مذهبی دور شدند. آنان می‌کوشیدند تا تلفیقی از اسلام و مارکسیسم را ارائه دهند و بدین ترتیب هم خصلت مذهبی خود را حفظ کنند و هم به مارکسیسم که ایدئولوژی انقلابی رایج محسوب می‌شد، مسلح شوند. ولی در نهایت در اوایل سال ۱۳۵۴ آن دسته از رهبران سازمان که بیرون از زندان بودند، به پذیرش مارکسیسم، لنینیسم رأی دادند و با انتشار بیانیه‌ای چرخش ایدئولوژیک سازمان را رسماً اعلام کردند.^۱ بنابراین چنین سازمانی، با این عقبه فکری و اندیشه‌ای خود، نمی‌تواند عاملی برای مبارزه با مارکسیسم باشد.

۲. ایشان مدعی است که محمدرضا پهلوی انسان ضعیفی نبود و از لحاظ روحی قوی بود، ولی در مقابل امام خمینی^ع احساس ضعف پیدا کرد اگرچه این بیان که شاه در مقابل امام و اراده پهلادین او، چیزی برای گفتن نداشت، کاملاً مطلب صحیحی است، اما این مطلب را نمی‌توان قبول کرد که شخصیت شاه، شخصیتی قوی بوده باشد. ماروین زونیس (Marvin Zonis) در کتاب شکست شاهانه با توجه به محور بودن شخص شاه، در حکومت و نقش تعیین‌کننده تصمیمات فردی او، به بررسی روان‌شناسی شخصیت شاه پرداخته است. به نظر وی، محمدرضا پهلوی به دلیل نحوه تربیت دوران کودکی و نوجوانی‌اش (که در محیطی زنانه پرورش یافت و سپس در کنار پدری مستبد قرار گرفت) فردی مردد و فاقد اعتماد به نفس بار آمد، از همین رو نتوانست در جریان انقلاب، ایستادگی کرده، آن را سرکوب نماید.^۲

۳. ایشان می‌گوید هر کسی از قانونی خسته شد، مجاز است به صورت غیرقانونی اعتراض نماید، اما باید هزینه‌اش را بپردازد. باید گفت این مطلب قابل پذیرش نیست و اصولاً قانون و قانون‌گذاری برای جلوگیری از تخلف و تمرد است و در صورتی که ما اجازه دهیم کسی اعتراض غیرقانونی انجام دهد، درحقیقت نقض غرض خواهد شد و جامعه شاهد یک نوع هرج و مرج خواهد بود؛ چه بسا بسیاری افراد بگویند ما حاضریم هزینه بدهیم و قانون را نقض کنیم، که هیچ عقل سلیم و طبع مستقیمی این را قبول ندارد.

۴. آنچه از کلیت این گفت‌وگو برمی‌آید این است که آقای شکوری‌راد سعی می‌کند نقش دانشجو و جنبش دانشجویی را، در انقلاب اسلامی پررنگ نماید. اگرچه این نقش قابل انکار

بازتاب اندیشه ۱۰۷
سیاست‌مداری
که درس هم
می‌خواند

۱. جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، صص ۲۳۱ و ۲۶۰.

۲. ر.ک: زونیس، ماروین، شکست شاهانه، ترجمه: عباس منبخر.

نیست، اما انقلاب اسلامی ایران، انقلاب توده‌های مردمی علیه استبداد و استعمار بود و مهم‌ترین نقش را در انقلاب اسلامی توده مردم ایفا نمودند، آن هم با نهادهای بسیج‌گری مثل روحانیت که جایگاه ویژه‌ای در بسیج کردن توده‌های مردم داشتند و مردم نیز با توجه به این مطلب که حضرت امام علیه السلام به عنوان یک مرجع تقلید دینی مطرح بوده، از ایشان حمایت و اطاعت کردند و در مسیر انقلاب گام برداشتند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بازتاب اندیشه ۱۰۷

سیاست‌مداری
که درس هم
می‌خواند